

آدم‌های این اردوگاه از مرگ برگشته‌اند!



شناسه خبر: ۱۴۰۶۰۱ دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۴۰۳ - ۱۴:۴۸

کتاب «باغ‌های معلق» تازه‌ترین اثر سمیه عالمی روایت ساده هفت زن سوری در شهر «نبل و الزهراء» است که چهار سال محاصره توسط مسلحین را تجربه کرده‌اند.

به گزارش مشرق، سمیه عالمی، از داستان‌نویسان فعال در سال‌های اخیر و یکی از چهره‌های شاخص ادبیات پایداری، متولد مرداد ۵۸ است. او گیاه پزشکی خوانده و سال ۸۸ ارشد بیوتکنولوژی را رها کرده و سمت داستان و داستان‌نویسی آمده است. حاصل فعالیت‌های سمیه عالمی در عرصه نویسندگی، تألیف و انتشار چند رمان، مجموعه داستان و روایت از جمله «این کتاب نایاب است»، «دو خط آب»، «باغ سیب»، «غریبه»، «فرشته‌ها گریه نمی‌کنند» و «مسافر جمعه» است. وی چند سالی است به طور جدی ادبیات داستانی را تدریس می‌کند و در جلسات ادبی متعدد با عنوان منتقد ادبی حضور یافته و در جشنواره‌های ادبی هم با عنوان داور حضور فعالی در این سال‌ها داشته و دارد. وی همچنین عضو انجمن ادبی خورشید است که در حوزه تخصصی نقد ادبی فعالیت دارد و مدیریت سرای ادبی سیندخت را هم بر عهده دارد. تازه‌ترین اثر سمیه عالمی، کتاب «باغ‌های معلق» روایت ساده هفت زن سوری در شهر «نبل و الزهراء» است که چهار سال محاصره توسط مسلحین را تجربه کرده‌اند. عالمی که تجربه حضوری حدوداً یک ساله را در کشور سوریه داشته، در این کشور به آموزش روایتگری زنان سوری هم پرداخته که از نتایج این کارگاه آموزشی در تألیف

کتاب باغ‌های معلق به‌ره برده است. خودش می‌گوید: «وارد دمشق که شدم به سرم زد دنبال صداهای زنانه این جنگ که به من نویسنده نزدیک بود بگردم و بنویسم‌شان، شاید بشود آن چیزی که دنبالش می‌گردم.» درباره نحوه شکل‌گیری و تألیف کتاب «باغ‌های معلق» و دیدگاه‌های سمیه عالمی درباره ادبیات پایداری با او گفت‌وگو کردیم.



باغ‌های معلق

روایت هفت زن سوری از محاصره یک شهر

سمیه عالمی



کتاب «باغ‌های معلق» به نوعی محصول حضور شما در سوریه است و تجربه‌هایی که زنان در مواجهه با جنگ در این سرزمین پشت سر گذاشته‌اند. این حضور در چه زمانی و چگونه رقم خورد؟
به دلیل شرایط کاری همسرم آبان‌ماه ۹۹ با خانواده وارد سوریه شدم و این حضور تا تابستان سال ۱۴۰۰ ادامه پیدا کرد.

ایده اولیه کتاب «باغ‌های معلق» چگونه شکل گرفت و آیا تجربه‌ای هم در این شکل از روایتگری داشتید؟
فکر می‌کنم ذهن نویسندہ جماعت همیشه پر از ایده‌هایی در انتظار فرصت است تا آنها را اجرایی کند. بعضی ایده‌ها مجال پیدا می‌کنند و عملی می‌شوند و بعضی این اقبال را ندارند که از پستوهای ذهن نویسندہ دربیایند. ایده نسبت زن با شهر و جنگ و نقشی که در ایجاد صلح دارد همیشه با من بود. همواره اینکه در جامعه آرمانی یا مدینه فاضله، زن کجا ایستاده را جست‌وجو می‌کردم. در اتوپیای غربی که هر چه می‌گشتم تنها به مؤلفه‌های فمینیستی می‌رسیدم که از نظر من پیوست فرهنگی سرمایه‌داری است و نسبتی با سرمایه‌های انسانی نداشته و ندارد.

بچگی من در جنگ گذشته است. مدام در معرض سفرهای مادر و پدرم و در شرایط جنگی بودم. مادرم فعال ستاد پشتیبانی سال‌های جنگ بود و نقش‌های متفاوتش را در مدیریت شرایط سرزمینش دیده بودم و بر همین اساس الگوهایی از مدیریت زنانه در ذهنم شکل گرفته بود. من این نقش‌ها را در او و دوستان جوانش مشاهده کرده بودم اما جایی مدون و دسته‌بندی شده مکتوب نشده بود. برایم مسلم بود حتی اگر کسی به زبان نیاورد، نسبت نزدیکی بین زن‌ها و سقوط یک سرزمین هست. وارد دمشق که شدم به سرم زد دنبال صداهای زنانه این جنگ که به من نویسنده نزدیک بود بگردم و بنویسمشان. شاید بشود آن چیزی که دنبالش می‌گردم. البته به دلیل عدم شناخت دقیق از منطقه، نمی‌دانستم کار راحت نیست، با این حال قصد کردم لااقل فرصت حضور در شامات را از دست ندهم و چیزی بجویم و بنویسم. اما در مورد تجربه روایتگری باید بگویم هر کسی که یک‌بار قصه یا خاطره‌ای را برای جمعی تعریف کند، سابقه روایتگری دارد. با این تعریف، من هم سابقه روایتگری داشتم اما خوب شرایط اینجا متفاوت بود.

شما در ابتدای امر چه تصویری از روایتگری زنان سوریه‌ای با موضوع جبهه مقاومت داشتید؟
تصویری نداشتم! اصلاً روی نوشتن آنها حساب نکرده بودم. برنامه‌ام این بود که هم خودم ببینم و بشنوم و هم خودم بنویسم. همین! اما خب شرایط مسیر را عوض کرد.

چه مرحله‌ای طی شد تا طرح ابتدایی شما سرانجام در قالب کتاب فعلی «باغ‌های معلق» منتشر شود؟
محدودیت‌ها کتاب را به این فرم رساند. هرچه رفتم به در بسته خوردم و هر در بسته من را وادار به دور زدن مسیرهای بسته در فرم می‌کرد. نهایتاً رسیدم به نقطه آموزش و بیرون کشیدن روایت‌ها و جان کلام از بین روایت‌هایی که خودشان نوشتند.

عنوان «باغ‌های معلق» بر چه اساسی برای این کتاب انتخاب شد؟

باغ به جایی می‌گویند که درخت دارد. درخت‌ها عموماً ریشه‌های بیشتر و بزرگ‌تری از باقی گیاهان دارند. این ریشه‌ها هستند که تنه درخت را در خاک نگه می‌دارند و دانه‌های ریز خاک را هم به دلیل حضورشان در خاک به هم می‌چسبانند. درخت‌های این باغ که خودشان مظهر زایش و رویش سرزمین بودند در حالت تعلیق، تمام حاصل از جنگ بودند و در این تعلیق باید خانه را اداره می‌کردند. البته این نام نسبتی هم با داستان‌های منطقه داشت و البته اتصالات محکمی با روایت‌ها.

شما برای زنان سوری کلاس و کارگاه‌های نویسندگی و روایتگری برگزار کرده‌اید، اصولاً در آن شرایط این کارگاه‌ها چگونه برگزار شد و استقبال زنان سوری از این حرکت فرهنگی به چه شکلی بود؟

همه چیز مجازی اتفاق افتاد. عرض کردم که برای دور زدن محدودیت‌ها مدام مسیر تازه می‌ساختیم. من محدودیت سفر به حلب و نبل را داشتم پس دوره را در واتساپ برگزار کردم.

ترسی که گفتم، در جان زن‌ها از روزهای جنگ مانده بود و آنها را محتاط کرده بود. چه دلیلی داشت خودشان را به چالش جدیدی بیندازند. به قاعده همه کلاس‌های نویسندگی، تعدادی حضور پیدا کردند و فقط چند نفر به شکل مستمر و فعال نوشتند و کار تحویل دادند.

میزان آشنایی زنان سوری در حوزه روایتگری را چگونه دیدید و آیا استعداد‌های نویسندگی بین آنها دیدید که با پرورش این استعدادها بشود به آینده ادبی آنها امیدوار و شاهد شکوفایی این استعدادها بود؟

تقریباً هیچ آشنایی نداشتند. همان اندازه‌ای که مانند زنان دیگر دنیا بلند قصه بگویند و ماجرای که بر سرشان گذشته تعریف کنند. آنها زنانی بودند که نزدیک به ۱۰ سال زیر سایه جنگی چندجته زندگی کرده بودند و چهار سال از این ۱۰ سال را در محاصره عجیبی که در آن برای زنده ماندن بچه‌هایشان بال‌بال زده بودند و چشم به چترهایی داشتند که گاهی از آسمان پایین می‌افتاد. یا دختران جوانی بودند که در جنگ و محاصره استخوان ترکانده بودند و در کودکی و نوجوانی چیزی جز جنگ تجربه نکرده بودند. بعد از این التهاب‌ها و آزاد شدن شهر، ساکنین و به تبع آن زنان، تازه افتاده بودند دنبال پیدا کردن عزیزان گمشده و ساختن خرابی‌ها. چیزی که در این شرایط قاعداً نباید در اولویت این مردم باشد، روایت این جنگ است. منطقی هم هست. عموماً روایت‌های جنگ‌ها هم در فضای برآمده از شرایطی که گفتم نوشته می‌شود. حالا یکی رفته بود سراغ اینها و گفته بود بیایید از روزگاری حرف بزنید که بر شما رفته است، اما اینها هنوز در بهت شرایطی بودند که از سر گذرانده بودند. مبهوت گرسنگی و ویرانی و حصری که چهار سال طول کشیده بود و قبرستان‌ها را پر کرده بود و خانه‌ها را خالی. همین بهت، زبان اینها را بسته بود. جملات شفاهی کوتاه بودند. روی یک تصویر می‌ماندند. مدام چشم‌ها به یادآوری گذشته به زمین خیره می‌ماند و لب‌ها جای روایت روی شکر می‌ماند. شروع کار نوشتن هم هنوز ترس داشتند از نوشتن و گفتن. بیشتر متن ادبی می‌نوشتند تا روایت، اما کم‌کم زبان باز

کردند. بله. به نظرم اگر برایشان فرصت آموزش دقیق‌تر و مداوم گذاشته شود حتماً می‌شود.

یکی از شخصیت‌های مطرح در میان زنان سوری، خانم سماح است. جایگاه این زن و اساساً زنان سوری را برای انتقال تجربه‌های جبهه مقاومت چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سماح از آن‌هایی بود که زبان باز نکرد. احتمالاً زمان بیشتری برای گفتن از آنچه بر او گذشته لازم داشت. زن فعالی بود و مدرس دارالقرآن شهر. هر روز تعداد زیادی بچه دور خودش جمع می‌کرد و به بهانه قرآن‌خوانی زنده‌شان می‌کرد اما برای من جز از همسرش نگفت، آن هم شفاهی. فکر می‌کنم هر آدم برای به حرف آمدن و نوشتن از دردهایش آستانه‌ای دارد. سماح هنوز به آن آستانه نرسیده بود.

زنان سوری در سرزمینی زندگی می‌کنند که مدت‌ها مستعمره فرانسه بوده و حالا هم‌مرز سرزمین‌های اشغالی است. بلندی‌های جولان سوریه توسط صهیونیست‌ها تصرف شده و سال‌های طولانی است که مهاجران فلسطینی به سوریه پناه آوردند و با سوری‌ها همزیستی زیادی دارند. غیر از این‌ها، اشتراکات فرهنگی که برآمده از جغرافیای شامات است و عقبه تاریخی مشترک، آنها را بسیار زیاد نزدیک کرده و به مقاومت جمعی و اقتضائاتش کشانده. قاعدتاً انسان سوری و زن این سرزمین حرف‌های زیادی از مقاومت در برابر استعمار و ام‌الفساد منطقه دارد. با توجه به اینکه شعر در جهان عرب جایگاه ویژه‌ای دارد، این مفاهیم در کلام شاعران سوری و لبنانی آمده و راه خودش را رفته اما در روایت هنوز جای کار دارد. همچنین ورود زنان به این عرصه هم متعاقباً محل تأمل و البته نیاز است. به نظرم می‌شود با ایجاد ارتباط زنان روایتگر جبهه مقاومت یا ایجاد اتحادیه نویسندگان منطقه و پیدا کردن اشتراکات با هم این مسیر را تسهیل و تسریع کرد، کار سختی نیست.

شخصیت خانم «هنّا» در کتاب شما هم از جهات گوناگون قابل توجه است. درباره این شخصیت هم توضیح دهید خانم «هنّا غیث علاو» از خانواده‌ای بزرگ و اهل فضل است. خودش هم همان‌طور که در روایتش آورده، همپای بچه‌هایش زده به دل آموختن و یادگرفتن. شرایط جنگی که انتخاب کرده در آن بماند، او را شجاع کرده و به اقتضای تجربه بیشترش نسبت به باقی راوی‌ها دستش از وقایع و روایت پرت‌تر است. نسبت به باقی راویان پیگیرتر هم بوده و هست. همچنان می‌نویسد و برایم می‌فرستد. امید دارم این تداوم در نوشتن، توانمندترش کند.

یکی از مناطق سوریه که شما در کتاب خود از آن نام می‌برید و تأکید دارید منطقه مهمی در این کشور است، جایی به نام «حسیا» است. آشنایی شما با این منطقه چگونه اتفاق افتاد و چه ظرفیت‌هایی برای روایتگری در خصوص این منطقه می‌بینید؟

حسیا یک منطقه آزاد تجاری در سی کیلومتری شهر «حُص» است. این شهرک صنعتی در دوران جنگ آسیب زیادی دیده اما بخشی از آن پس از جنگ احیا شده و مشغول تولید است. شیعیان دو شهرک فوعه و کفریا در استان ادلب، که

مجبور به ترک شهر و تسلیم آن به داعش و گروه‌های مسلح حامی آنها شدند به این منطقه کوچانده شده و نزدیکی این شهرک صنعتی، اردوگاهی برای سکونت موقت اینها ساختند. من در تحقیقاتم در مورد محاصره فوعه و کفریا به «اردوگاه حسیا» و جایی در بندر لاذقیه رسیدم. هیچ تصویری از این اردوگاه در شبکه‌های اجتماعی نبود و قاعدتاً من هم تصویری از آن نداشتم. فقط می‌دانستم آدم‌های ساکن این اردوگاه همه از مرگ برگشته‌اند. چندبار تلاش کردم خودم را برسانم به آنجا اما شرایط امنیتی اجازه نمی‌داد.

۹ ماه بعد از اولین ورودم به سوریه با هماهنگی دوستان توانستم وارد اردوگاه شوم. به نظرم روایت‌های مظلوم و غریب و گمشده‌ای دارد که ثبتش سندهای شفاهی است برای رسوایی مدعیان صلح و حقوق بشر و این عناوینی که مدت‌هاست در دنیا تشریفاتی شدند و اهرم فشار استعمار برای رسیدن به مقاصد خودش. زن و مرد و بچه حسیا روایت‌های زیادی برای گفتن و شنیدن دارند. باید به داد این روایت‌ها رسید و گرنه لایه‌های مصایب روزگار گم خواهند شد.

ادبیات پایداری در شاخه جبهه مقاومت در سال‌های اخیر از رشد کمی و کیفی برخوردار بوده است. شما به‌عنوان یکی از فعالان این حوزه، جایگاه فعلی این بخش از ادبیات پایداری را چطور می‌بینید؟

اول درباره مقاومت در معنای عام آن صحبت کنیم. منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، سال‌ها به دلیل قرار گرفتن در میانه جهان و موقعیت استراتژیک و مسیر ارتباطی بین شرق و غرب بودن، در توجه دولت‌های استعماری بوده. از پرتغالی‌ها گرفته تا انگلیس‌ها و روس‌ها و امریکایی‌ها. بعد از کشف نفت هم که ماجرای این توجه‌ها و مال خود کردن‌های این سرزمین چندقبضه شد. از همان روزها همیشه مردم این سرزمین مقابل «دیگری» که چشم داشته به این سرزمین و دارایی‌هایش سینه سپر کردند. مقابل هر کسی که بنای ظلم به این مردم را داشته ایستاده، چه داخلی و چه خارجی. از این منظر داستان مقاومت قدمتی به درازای تاریخ این سرزمین دارد. بعد از انقلاب اسلامی شرایطی که در تحمیل جنگ به ایران ایجاد کردند باعث شد ما مقاومتی جانانه و چندساله را در تاریخی نزدیک به خودمان تجربه کنیم. به اقتضای نزدیک بودن به آن، تلقی از ترکیب روایت و داستان با مقاومت و پایداری، داستان نوشتن از جنگ ایران و عراق شد. در حالی که بعد از انقلاب اسلامی در ایران و قدرتمند شدنش، هر جا که مظلومی نیاز به کمک بود و ایران موقعیت دفاع از او را داشت، وارد میدان شد. حضورهای بین‌المللی ایران، این مقاومت ملی را دامنه‌دارتر کرد و به بیرون از مرزها کشاند. با این تعریف داستان بوسنی هم داستان مقاومت است، داستان یمن، عراق، سوریه و لبنان و فلسطین همه داستان ایستادگی مقابل ظلمی سیستماتیک و تحت حمایت ابرقدرت‌ها و سازمان‌های رسمی جهانی است. همان‌طور که اشاره کردم روایت مقاومت‌ها بعد از گذر از التهابات جنگ و ساختن‌ها به اوج و بلوغ می‌رسد. در ایران زیر سایه امنیت و قدرت این مهم محقق شده است. روایت‌نویسان ایرانی اینجا هم می‌توانند پیشگام شوند برای ثبت روایت مقاومت‌های جهان تا زمانی که مردم جغرافیاهای مختلف نیز به این قدرت در روایت برسند.

روایت‌های ایرانی حوزه عمومی و مقاومت، در تنوع موضوع و سوژه و نگاه رو به بلوغ است اما هنوز نیاز به تربیت روایت‌نویسانی داریم که از عهده قصه‌های بر زمین مانده این مردم و سرزمین بریابند. خودمان روایت نکنیم، دیگرانی برای پیشبرد اهدافشان قصه می‌سازند و روایت می‌کنند. روایت‌ها به راحتی امکان ایجاد حس جمعی را بین اهالی یک جغرافیا، برای مصون نگه داشتن‌شان از چنگ استعمارهای نو و کهنه دارند. اگر چنین روایت‌هایی ثبت نشوند، ملت‌ها به دلیل نقصان حافظه تاریخی، مدام در چاله و چاه استعمار بیرونی و استبداد درونی می‌افتند و با این احتساب در جا می‌زنند و با از دام این یکی به دامن آن یکی افتادن فرصت رشد و تأثیرگذاری تمدنی را از دست می‌دهند. ملتی که روایت نداشته باشد و نسازد زود از پا درمی‌آید و از یادها می‌رود.

جایگاه کتاب باغ‌های معلق در حوزه ادبیات پایداری را چگونه می‌بینید؟
اصلاً بنای نوشتن یا تدوین کتابی که سردست بگیرم و ادعا کنم ادبیات محض است را نداشتم. ارزش نداشت برای توجه جشنواره‌ها و محافل ادبی در آن محدودیت و شرایط امنیتی بیفتم دنبال جمع کردن چنین کاری. ایده‌ای داشتم در مورد نسبت زن و شهر، جایگاه زن در سرپانگه داشتن شهر. این ایده را وقت بودم در سوریه، بر دم سمت زن سوری و نوع مواجهه‌اش با یک جنگ طولانی و فرسایشی که انگار داخلی بود اما نبود و پای خیلی‌ها وسط معرکه‌اش بود. (انگار نقشه کشیده بودند که پای این خیلی‌ها باز شود به این ماجرا تا راحت‌تر کار تمام شود.) خلاصه و ساده دنبال این صدای زنانه بودم. روزهای اول با لحاظ شرایط ایران، خیال کردم کار ساده‌ای است اما نبود. تصمیم گرفتم به چشم یک نقطه آغازین برای روایت شدن زنان ساکن غرب آسیا برای حفظ شیرازه سرزمین‌ها به «باغ‌های معلق» نگاه کنم. خیلی وقت‌ها آن کمال‌گرایی مختص نویسندگی سراغم می‌آمد که رها کن! این کارها هنوز جان‌دار نشده‌اند اما باز خودم جواب می‌دادم پس با این روایت‌ها باید چه کنم؟ اینها امانت‌های تاریخ بودند که به من سپرده شده بود. تصمیم گرفتم منتشرشان کنم تا گم نشوند در هیاهوها و بعدتر دنبال بهتر شدنشان بروم یا شاید دیگران بروند. بدین ترتیب تصویر اولیه هم شکل می‌گرفت و نظرها به این سمت جلب می‌شد و کافی بود.

در حال حاضر چه اثر یا آثاری را در دست تألیف یا زیر چاپ دارید؟
دو رمان در مرحله نهایی نگارش و بازنویسی دارم و مجموعه روایتی به حول و قوه الهی.

منبع: ایران آنلاین

